

خاک را بایت را نکند از او زیم قیاس  
 آنکه از شوق تو من کویان بیا و من کل  
 بنیادش بر کفتم آن بر لب از تو تلخ آیدش  
 نیست جای از با بلین هم در ویدم  
 تزلزل رخ شکر چو با حسن امانه ترا

رسید بار طریق جفا با کرده  
 نموده هم چو کل از غیب برین ز قبا  
 نشانده ام چو کل از رخ از رخ و غیا  
 کشید خطا خطا برین و نیارم بره  
 ولی زلفش همش امید دارم  
 صفای من بر آن چشمه زلال نکند

نگه تو بر زلفش تو جای از من  
 چو جای تو بر زلفی که نمی با کرده

جانا چه شد که چو جفا ساز کرده  
 دل را بلام طره طراست  
 هرگز نگردد به نیاز من التفات  
 مدعوش و از دو قدمت سر ننگه ایم  
 صد دره پیش زنده شدت از لرح عیب  
 خون خورده ام بسی چو صل که نگدم

جای از او نفعت داده بود کل  
 هر جا چو من بودی قد خور باز کرده

رخ بر زلف تو ماه منور شده  
 در لکلی رخ تو در زلف تو نیست

از زلف

نهیست همه بشان حسن لطافت آنگه  
 خودی تو با هم عشاق و نوا کر است  
 پیش بالای تو نشسته ام سر نهادن  
 اندک سایه زنگ بر سرم از دین و دل  
 جای از نقش ز یاد که بشو لوح ضمه  
 دوسر از زلفی که برین و سانس شده

باز آن در می بدلی برین نشسته  
 پشت شکست امی تو که بار می  
 چو دل می زلف زلفت کرد که نیست  
 بکست از نام صبر و بی باوی او  
 مان گرفت که خسته بان طریقه بسیار  
 خون بست بر رخم جگر از همان شود

جای زلفش او دل و دین ترا گفت  
 بر طریقه زلف ز سبیل سیر است

یاد این منشور زون از کجا او صلا  
 یاد این و بی با که آمان نقش که نیست  
 یاد است از مسلسل نقش از این است  
 نافع است زلفی از این سخن نشان  
 حاصل نموده ایادت از این بر فضل  
 شاه از الفاظی که جفا تا کافا جرمان  
 زلفی او در آن بکشاده هر جا ننگه  
 ظلم که برین نشانستین در نک باه عم

جای از همه مدح از زبان بکشاده است  
 یاد تو از این سخن خوشش قابل شده  
 دیده از تو نموده بیند یا بلا

روح قدیمی که بدین شکل منور شده  
 در صحن ما چه جفا جوید ستمگر شده  
 با جان دارا که ستم سر شده  
 که سوز زلفت پسیا ایست شده  
 چشمی بدین دیده در خون زلفش  
 با روی بعد طاقت پشت شکسته  
 آن هم بسیار و دره از غم نیست  
 از زلفش بگذر ستم تادی گشته  
 بنده برین شکار از دام جسته  
 پیش سگانه طوع جگر با بسته  
 کرد صورت کارشانان بکام دل شده  
 کوی که ز خیمه با کبر است  
 ز آسمان هر بجای تا کجا نازل شده  
 نصرت کامل نصیبش و او ایشده  
 فتنه و در و دره نینفیش شود آید  
 در دل دشمن ز اسل را جل شکل شده  
 کافتار بعد از اوقات را شامل شده

دانه

ک